

سهل کردا بدجمل کزنده که امشب در وقت مناجات بن حضرت جو سجانه
 و حال عرضه داره تا جبه جواب آید دیگر روز باندا دیند متا و رفتم چون چشم
 مبارک وی بر من افتاد کنت بدشت تری کجی سجانه و تقالی ک از ادا استا ورد
 پس فرمود که هنوز ترا کتاف چند با بد کتفم چها روان کت زاهر و لجهاد
 داتک برن سنک حاله کرد ندی ای وی بر بعضی از افاضل بدان زمانها کنت
سعد بوالقاصم کز شد چو کبوتر خطر بکشاد برو کلمت احمد بود
 کز ندی حاله کتافش **سحر** هنوز چهار دانگ می آید بر پیش آن سنک
 پاره نذر دیده را سنک بیرون آمد ز دانتم و خدمت شیخ رفتم و کتفم من پر
 شده ام و اطفال خورد دارم چون من تمام حال چو که بود فیوود که تا جانت نکند
 از فرزندان هر که آید برافد بر داوی مدنی فرزندان می رود ندی چون یکی از فرزندان
 جانت کرد و کریا فتند و شیخ حضرت شیخ را عتبت هراة شد چون بدی تکبیرات
 رسید ندی جی از تیرگان که همراه بود ندر رسید ندی که حضرت شیخ همراه در خواهد
 آمد شیخ فرمود که اگر بنده ندی که مشایخ شهر هراة را با غیا انصار بیان کتند نادین
 خبر بجای بن عبدالله انصاری رسید کتف که ما برویم و شیخ الاسلام را اخذ کردی
 کبیر و لشکره در ایس فرمود تا جتفه بدوی شیخ الاسلام عبدالله انصاری را
 قدس من بیرون آوردند و در شهر نهاد کز ندی که همه آکا بر با استقبال شیخ الاسلام
 اخذ بیرون آید چون بدی شکیان رسیدند و بخدمت حضرت شیخ در آمدند

بسیار است توان وقت جهراة
 تعلق با انصار بیان میدارند

د نظر

و نظر بدارن وی بر ایشان افتاد بر جای خرد نما نند و حالها ی عظیم بدید آمد و
 دیگر محقه دلاوردند و استند عا کز ندی که فراد است که شما بار دوش بشهر بر
 که فرمایید و در محقه نشینید حضرت شیخ اجابت کرد و در محقه نشست و دو
 باز وی پیش محقه را شیخ جابر بن عبدالله و قاصی ابو الفضل جی بر کتفم بود
 باز عیسی با امام طهر الدین زیاد و امام غفر الدین علی هبضم بر کتفم دو و او شایه
 و بهیچکس دیگر نمیداد ند حضرت شیخ خاموش بود تا ساعتی رفت پس بقول بود
 که محقه را بنهید تا بخشی بکبیر چون محقه را بنها دند فرمود که شما سیدان کتف
 چیست کتفند شما بنمایید کتف ارادت فرمان را رایت همه کتفند بل فرمود
 که چون چنین است شما سوار شوید تا دیگران محقه بزدان تا هر که را ضعیبی
 باشد آکا بر سوار شد ند و دیگران محقه بر کتفم چندان خلق از شهر و روستا
 آمده بودند که بسیار کس بود که نوبت محقه بر کتفم بوی نرسید چون بشهر رسید
 در خاتمه شیخ الاسلام عبدالله انصاری را فرمودند در شهر هراة
 بود تا شیخ عبدالله زاهد مدت سی سال روزه وصال داشته مشهور و معروف
 و صاحب قبول و یکی از خواجگان فرزندان خردا انرا ارادت بیکر وی کرده بود
 و در وازده سال در خانه وی بکن مانده بود چون شیخ الاسلام را اخذ بهراة رسید
 آن زاهد صغیر خرد لکشت که جامه من سیار تا بزد بیک شیخ اخذ فرمود که سبوی
 کز ندی کتف تا بیکه که حال وی چیست ضعیفه کتف آکا را راه انجالت